دین

در خدمت مردم

**ترجمه و تألیف:**

**شهید مولوی عبدالملک ملازاده**/

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | دین در خدمت مردم | | | |
| **ترجمه و تألیف:** | شهید مولوی عبدالملک ملازاده/ | | | |
| **موضوع:** | عقاید کلام - اسلام و علوم و عقاید جدید، تجدید حیات فکری... | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc435231012)

[پیشگفتار 1](#_Toc435231013)

[مروری مختصر به زندگانی مولانا عبدالملک ملازاده 3](#_Toc435231014)

[مقدمه مؤلف 5](#_Toc435231015)

[1- حاکمیت خدا از طریق حاکمیت مردم بر مردم 9](#_Toc435231016)

[2- حق انتقاد و فرهنگ‌سازی نقد در جامعه 16](#_Toc435231017)

[3- آزادی و امنیت، دو مقوله‌ی مهم عدالت اجتماعی 22](#_Toc435231018)

[4- مساوات و برابری، فلسفه‌ی پیامبر و حکومت 28](#_Toc435231019)

پیشگفتار

خوانندگان گرامی، استاد شهید مولانا عبدالمک ملازاده فرزند ارشد حضرت مولانا عبدالعزیز/ بودند، ایشان یکی از فعالان عرصه‌ی دعوت و مبارزه و از دگراندی‌شان و روشنفکران آگاه جامعۀ ما به شمار می‌روند که در بیداری نسل جوان و ارتباط بیشتر اهل سنت ایران نقش مهمی ایفا نمودند.

مولانا عبدالملک زندگی خویش را فدای عقیده و اندیشه‌های والای خویش نمود و در این مسیر از هیچ کوششی فروگذار نکرد.

امید است نشر آثار و اندیشه‌های این عالم توانا، در جهت شناخت هرچه بهتر ایشان و آگاهی نسل جوان مفید واقع شود.

رساله‌ای که به عنوان «دین در خدمت مردم» پیش رو دارید، اولین اثر استاد شهید می‌باشد که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و مشاهده تحرک و بیداری جوانان، در جهت آگاهی‌دادن به آنان تدوین نمودند، و برخی مطالب آن را از مقالات نویسنده‌ی مصری خالد محمد خالد برگرفتند که پس از مختصری ویراستاری به چاپ رسید.

امید است مورد توجه خوانندگان گرامی قرار گیرد.

عبدالباسط بزرگزاده

مروری مختصر به زندگانی مولانا عبدالملک ملازاده

استاد شهید مولانا عبدالملک ملازاده/ فرزند ارشد حضرت مولانا عبدالعزیز/ بود، در سال 1328 هـ ش در روستای حیط، دیده به جهان گشود، قرائت قرآن و کتاب‌های اولیه دینی را نزد والدین خویش فرا گرفت، دورۀ شش سالۀ تحصیلات ابتدایی را در زاهدان به پایان رسانید و دوران پایانی تحصیلات حوزوی را در حوزۀ علمیه‌ی عین العلوم گشت سراوان گذرانید.

دوره تخصص در فقه را در دارالعلوم کراچی گذراند، در اواخر سال 1351 هـ ش در دانشگاه اسلامی مدینۀ منوره پذیرفته شد و نزد اساتید برجسته آنجا، کسب علم نمود.

استاد پس از گذراندن خدمت سربازی وارد عرصۀ فعالیت‌های دینی و فرهنگی شدند، در سال 1358 هـ ش به عنوان دبیر به خدمت آموزش و پرورش شهرستان زاهدان درآمد و برای ایجاد روابط فرهنگی و دینی و تبادل فکری با جامعۀ اهل سنت ایران بسیار تلاش نمود.

استا شهید سازمانی را به نام «سازمان محمدی اهل سنت» تأسیس نمود، در سال 1360 هـ ش با «شورای شمس» همکاری بسیار نزدیکی داشت.

با مجاهدین افغانستان و احزاب اسلامی آن ارتباط تنگاتنگی داشت و همکاری می‌نمود، در سال 1368 هـ ش به پاکستان هجرت کرد و در تاریخ 14 اسفند ماه 1374 هـ ش در شهر کراچی پاکستان توسط عوامل ناشناس و از خدا بی‌خبری، ترور شد و به شهادت رسید.

مهم‌ترین فرازهای زندگی ایشان افکار و اندیشه‌های بلند و روشنگرانۀ ایشان بودند و در واقع سخن از شهید عبدالملک، سخن از اندیشه، حرکت و فعالیت است. اخلاص، ساده‌زیستی، سخاوت، انتقادپذیری، شجاعت، خیرخواهی، دلسوزی و غیره از مهم‌ترین صفات برجسته این عالم جوان و مبارز خستگی ناپذیر بودند.

مقدمه مؤلف

﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ﴾ [یوسف: 108].

«بگو (ای پیامبر): این است خط من (خط قرآن) مردم را به سوی خدا می‌خوانم، در حالی که خودم و پیروانم بر آگاهی کامل هستیم».

با توجه به آیه‌ای ارجمند بالا و سیرت پیامبر اکرمص و اصحاب او تجربه‌ی تاریخی، مکتب‌هایی که بر نبیاد اعتقاد، شناخت و آگاهی کامل استوار نباشند، از مسیر اصلی خود انحراف پیدا خواهند کرد و باعث شکست رهروان آن‌ها خواهند شد، در صدر اسلام به خصوص در زمان خلفای راشدین، از آنجایی که مسلمانان اصول مذهبی را از روی شناخت و آگاهی پذیرفته و پایبند به اصول مذهبی بودند، خلافت براساس اصولِ نبوت بود و پیامبر اکرمص نیز این را موضوع پیش‌بینی کرده و چنین فرموده بودند:

«سَتَكُوْنُ الْخِلافَةُ مِنْ بَعْدِيِ ثَلاثُونَ سَنَةً، ثُمَّ تَكُونُ مُلْكًا عَضوُضاً»([[1]](#footnote-1)).

«خلافت (براصول نبوت) بعد از من تا سی سال ادامه پیدا خواهد کرد، سپس پادشاهی و استبداد جای خلافت و نبوت را خواهد گرفت».

به شهادت تاریخ با گسترش فتوحات اسلامی به خصوص فتح دو امپراتوری بزرگ ایران و روم و پیشروی شتابان مسلمانان، خیل عظیمی از انسان‌ها به اسلام گرویدند، بدون این که با روح واقعی اسلام آشنا شوند. از سوی دیگر، مسلمانان مؤمن و صادق و نیز صحابهش در طول درگیری‌ها به درجه‌ی رفیع شهادت نایل شده بودند. در واقع وارثان راستین و به حق اسلام در بحبوحه‌ی پیکار با مشرکان و کافران برای گسترش اسلام، به رحمت حق پیوستند. در نتیجه نسلی از نومسلمانان که از تعالیم و دستورات اسلام تنها به ظواهر آن توجه داشتند، روی کار آمدند.

خلفای بنی امیه و بنی عباس خدمت به اسلام و مسلمانان را به حکومت بر مسلمانان مبدل ساختند، آنان شکوه اسلام را در فقر مسلمانان و جلال و عظمت کاخ‌ها می‌دیدند. در این میان پیشوایان بزرگی همانند امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی، امام احمد، سفیان ثوری، زید بن علی و امامان اهل بیت پیامبرش و ده‌ها شخصیت برجسته‌ی دینی، برای احیای اسلام راستین به مبارزه با خلفاء و انحصارگران برخاستند و در ارشاد و راهنمایی مردم و آگاهی‌دادن آنان، از هیچ تلاش و کوششی فروگذار نکردند، اما به علت فساد دستگاه سیاسی، آنگونه که انتظار می‌رفت، جانفشانی این مبارزان راستین اسلام به جایی نرسید، به راستی که حضرت عثمانس چه زیبا گفته است:

«إِنَّ اللّه لَيَزَعُ بِالسُّلْطَانِ مَا لاَ يَزَعُ بِالْقُرْآنِ».

«خداوند با قدرت رهبری قاطع، اموری را به اجرا درمی‌آورد که اجرای آن‌ها با قرآن دشوار است».

این سخن حضرت عثمان بدین معناست که قرآن باید پیشتیبانی داشته باشد تا بتوان اصول اعتقادی را در سطح جامعه اجرا کرد، متأسفانه در حال حاضر منابع مطالعاتی کافی و غنی جهت آگاهی جوانان اهل سنت در سطح کشور، آنگونه که شایسته است وجود ندارد، این عامل موجب شده که پویندگان حق و حقیقت دچار ناامیدی و سرخوردگی شوند و چه بسا که جاذبه‌های کاذب و کاتب و گرایش‌های چپ و راست، این نیروهای صادق و پاک را به لحاظ فکری و اخلاقی به دنبال خود بکشند و از اسلام راستین دور کنند.

راستی، چه کسی مقصر اصلی است و کوتاهی از جانب کی و چه کسانی است؟

آری، به حق باید اعتراف کرد که علماء و رهبران مذهبی را ظواهر زندگی آنچنان به خود مشغول ساخته است که وظیفه‌ی اصلی خود را که همان آگاه‌ساختن نیروهای فعال و عمومی جامعه است، از یاد برده‌اند و این آینده‌سازان برومندمان را به هیچ می‌اگارند.

اکنون که انقلاب ایران، مردم را به تحرک درآورده و حقیقت‌جویی را در آنان بیدار کرده است، بر علمای مذهبی است که با معرفی اسلام راستین در راستای اقناع طالبان و رهروان حق بکوشند، چه در این اوضاع که هر گروه و دسته‌ای خود را پیام‌آور حق و مدافع خلق می‌داند و ای بسا از اسلام دم می‌زند، جوانان ما نسبت به اسلام بیگانه شده‌اند. ناگفته نماند که عملکردهای غلط دولت و بعضی از سردمداران مذهب نیز باعث بدبینی آنان از اسلام گشته و آن‌ها را دچار بحران فکری شدیدی کرده است. لذا وظیفه‌ی خود دانستم تا به میزان توانایی‌ام در راستای آگاهی هرچه بیشتر جوانان عزیز و رهروان راه حق و فضیلت، به ترجمه و تألیف کتاب حاضر که مجموعه مقالاتی از متفکر و نویسنده‌ی فرزانه‌ی مصری «خالد» اقدام کنم تا بدین وسیله گامی هرچند کوچک در مسیر توسعه و گسترش آگاهی و شناخت مکتب برادری، برابری و انسان‌ساز اسلام که نویدبخش جامعه‌ای توحیدی است، برداشته باشم. امید است این خدمت ناچیز مورد قبول حضرت حق و مورد پسند جوانان عزیز اهل سنت واقع گردد، از آنجایی که این آغازی است برای تداوم راهی طولانی، بدیهی است که خالی از ایراد نخواهد بود. لذا از کلیه‌ی صاحب نظران تقاضا دارد نظرات اصلاحی‌شان را در جهت رفع کاستی‌های آن متذکر شوند تا توشه‌ای باشد برای ادامه‌ی راه.

ملازاده

1- حاکمیت خدا از طریق حاکمیت مردم بر مردم

ملتی که خواهان آزادی و سیادت باشد و نخواهد زیر بار زور و ظلم برود، صدای دموکراسی را سر می‌دهد. دموکراسی به معنای پربا داشتن حکومت خدا از طریق حکومت مردم بر مردم است، به تعبیری دموکراسی به معنای مشروعیت حکومت و اداره‌ی کشور از جانب خدا و مقبولیت آن از طریق حق انتخاب آزادانه و خردورزانه‌ی آحاد مردم است. طبیعی است که این حکومت به خواست توده‌ی مردم در چارچوب دستورهای خدا برپا می‌شود و نتیجه‌ی مستقیم رأی آزاد و عادلانه‌ی مردم است.

روش این حکومت می‌باید طوری باشد که منافع آن به مردم باز گردد، یعنی سود و زیانش برای مردم باشد، پس دولتی که دارای این مختصات و امتیازات باشد، پشتوانه‌ی بقا و رمز پیروزی‌اش در ذات آن نهفته است، زیرا که انسان‌ها به کسی ارث نمی‌رسند و سرنوشت‌شان دارایی‌ای نیست که نصیب کسی شود. چرا که انسان‌ها کالا و یا رمه‌ی گوسفند نیستند تا خرید و فروش بشوند، بلکه آن‌ها آزاد آفریده شده اند، پس وقتی که مطالبات جمعی جامعه‌ی امروزی، دولتی است که آنان را رهبری و از مرزهای‌شان پاسدار کند، باید در تشکیل آن کوشید. اما این دولت باید جام جهان نمای خواست‌ها و انتظارات واقعی مردم باشد تا به آن اعتماد و اطمینان کامل داشته باشند که نظام‌های فودالیسم، سرمایه‌داری و پادشاهی مطلق، مخالف آن‌اند که ملت از آزادی برخوردار باشد و ملت خود او بر خویش حکومت کند. دین نیز این نوع حکومت را رد می‌کند و علیه آن به مبارزه برمی‌خیزد. بارها گفته شده است که دین مخالف نظام پادشاهی، فئودالیسم و کاپیتالیسم است. همچنین اسلام نمی‌خواهد که بر ملت حاکم و پادشاهی مسلط شود تا هرگونه که دلش بخواهد رفتار کند، بلکه می‌خواهد مردم به اختیار و خواست خویش، با طیب خاطر و میل و رغبت باطنی خود، کسی را به عنوان رئیس دولت برگزینند.

هنگامی که یکی از فراعنه‌ی مصر باستان به حدود انسانی تجاوز می‌کند و سر به طغیان و سرکشی برمی‌آورد، تا جایی که نوبت به قتل و تجاوز به ناموس مردم فرا می‌رسد و با کمال وقاحت و خودخواهی می‌گوید که: آیا پادشاهی مصر برای من نیست و این نهرها به فرمان و به خاطر من جاری نیست؟! خداوند عزوجل در برابر این پادشاه خودکامه و دیکتاتورِ فاشیست، حضرت موسی را روانه می‌سازد و به او چنین فرمان می‌دهد:

﴿ٱذۡهَبۡ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ٢٤﴾ [طه: 24].

«برو به سوی فرعون. همانا او دچار گمراهی شده و طغیان و سرکشی روا می‌دارد».

طغیان فرعون سبب شد که پیامبری برای از بین‌بردن فساد و مبارزه با این طاغی، متکبر و سرکش فرستاده شود تا مردم بتوانند سرنوشت خود را به دست خویش تعیین کنند. می‌بینیم که موسی÷ می‌آید و میان موسی و فرعونیان جنگی طولانی درمی‌گیرد؛ جنگی بین مظلومان و مستکبران، جنگی بین نبوت که هدفش سعادت انسان است و پادشاهی که هدفش به بردگی‌کشیدن و به خاک مذلت نشاندن انسان‌ها بود، سرانجام این درگیری به دریای اردن کشیده شد و به فرمان خدا فرعون و فرعونیان در دریا غرق شدند. و موسی÷ با ملت خود، وارث زمین باقی ماند. پس بلکه فرمان مشارکت دسته جمعی مردم در امور را می‌دهد:

﴿وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ﴾ [آل عمران: 159].

«با آنان در باره‌ی کارها به شورا و مشورت بپرداز».

در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الشوری: 38].

«کارهایشان با مشورت با همدیگر انجام می‌پذیرد».

پیامبر اکرمص به دو تن از یارانش، حضرت ابوبکر و حضرت عمرب می‌فرماید:

«لَوِ اجْتَمَعْتُمَا فِى مَشُورَةٍ مَا خَالَفْتُكُمَا».

«اگر شما راجع به امری رأی بدهید، من با شما مخالفت نمی‌کنم، حتماً رأی، رأی شماست».

با ذکر این وقایع و مانند این‌ها روشن می‌شود که دموکراسی واقعی همان نظام اسلامی است. اسلام همیشه خواهان آن است که مردم خودشان حاکم خویش را تعیین کنند، می‌بینیم که قرآن پادشاهان و سلاطین مستبدی را که به زور بر مردم مسلط شده بودند، به بدی یاد می‌کند و گاه آنان را از زبان حضرت خضر÷ متهم به دزدی و غارتگری می‌کند:

﴿وَكَانَ وَرَآءَهُم مَّلِكٞ يَأۡخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصۡبٗا ٧٩﴾ [الکهف: 79].

«و آن سوی دریا پادشاهی بود که هر کشتی سالمی را که مردم داشتند، به زور می‌گرفت».

گاهی می‌بینیم که قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡمُلُوكَ إِذَا دَخَلُواْ قَرۡيَةً أَفۡسَدُوهَا وَجَعَلُوٓاْ أَعِزَّةَ أَهۡلِهَآ أَذِلَّةٗۚ وَكَذَٰلِكَ يَفۡعَلُونَ ٣٤﴾ [النمل: 34].

«وقتی پادشاهان داخل قریه و شهری شوند، در آنجا به فساد می‌کشند و مردمان گردانمایه‌ی آن را فرومایه گردانند».

بنابراین، پادشاهی یعنی ظلم، یعنی سلطه‌طلبی. این تعبیر قرآنی که ﴿إِذَا دَخَلُواْ قَرۡيَةً أَفۡسَدُوهَا﴾ اشاره است به این که پادشاهی مطلق، باعث بدبختی، طغیان و سرکشی است. گاه می‌شنویم که پیامبر، پادشاهان را متهم به رفاه‌طلبی می‌کند، می‌بینیم که خلیفه‌ی دوم، حضرت فاروقس، به خانه‌ی پیامبر اکرمص می‌رود و می‌بیند رهبری با آن همه بزرگی، عظمت و ابهت روی حصیری استراحت می‌کند، به طوری که آثار حصیر بر تنش نقش بسته است. حضرت عمرس با مشاهده‌ی این وضع می‌گوید:

«ألم نتخذ لك فرشاً ليناً يا رسول الله؟»

«آیا اجازه نمی‌فرمایید که برای شما فرش و بالش و تشک نرمی درست کنیم».

پیامبر اکرمص در پاسخ می‌فرماید:

«چه می‌گویی ای عمر؟ آیا رسالت را پادشاهی، قیصری و کسرایی می‌پنداری؟ هرگز رسالت و رهبری در آسودگی و راحت‌طلبی نیست. این پیامبری است نه پادشاهی، من پیامبر هستم. من رهبر مسلمانان هستم، همینطور که می‌بینی باید باشم نه در ناز و نعمت».

پس دین جلوی رفاه‌طلبی و تمکنی را که از حد تجاوز کند و باعث دوری از خداوند و فاصله‌گرفتن از هدف واقعی باشد، می‌گیرد. زیرا این رفاه‌طلبی باعث عقب‌ماندگی انسان از کاروان سعادت و ترقی می‌شود و موجب می‌گردد که انسان اغلب در تن‌پروری و عشرت‌طلبی بماند و به پیشرفت واقعی نایل نشود. گاه رفاه‌طلبی از نشانه‌های جاهلی به شمار می‌رود که انسان را در خدمت باطل و شیطان می‌گمارد([[2]](#footnote-2)). بنابراین، دین با فطرت انسان همگان و همنواست. چیزی را که پیامبر خداص چهارده قرن واندی پیش توصیه‌ی اکید کرده، امروزه ملت‌های پیشرفته جهان تأیید می‌کنند.

می‌گویند که: حاکم و رهبر می‌باید کسی باشد که مردم صادقانه به آن رأی مثبت بدهند. اما اگر مردم به کسی رأی ندادند و به نحوی از انحاء شخصی در مقام و مسند رهبری جلوس کرد، رهبر واقعی مردم مظلوم نیست، این مطالبی است که اسلام قرن‌ها پیش آن از تجویز کرده است و عمل خود پیامبر اکرمص برای ما مثالی زنده است. زیرا حق انتخاب رهبر بعد از خود را به مسلمانان واگذار کرد تا سنتی برای آیندگان وضع کرده باشد و مردم با انتخاب و رضایت خود بر سرنوشت‌شان حاکم شوند، نه این که کسی را به زور بر مردم مسلط کنند و یا حکومت موروثی باشد. همینطور حضرت عمر فاروقس شخص به خصوصی را به سمت خلافت تعیین نکرد و روش و منش انتصاب را در پیش نگرفت، بلکه با تکشیل شورایی مرکب از شش تن، روش دیگری از نحوه‌ی انتخاب را تجویز کرد و در پاسخ اصحاب پیامبرص که از او انتظار تعیین رهبری بعد از خود داشتند گفت:

«مالي ولأوزاركم أحملها حياً وميتاً»

«حاضر نیستم که مسؤولیت شما را بعد از مرگ هم به عهده بگیرم».

بعد گفت که: فرزندم عبدالله در امر خلافت هیچ نقشی ندارد، برای خاندان عمر کافی است که یک شخص از آنان در قیامت مورد بازخواست قرار گیرد که آیا ظلم کرده یا عدالت؟ همچنین گفته‌ی این رهبر بزرگ و فرزانه در گوش‌های ما طنین انداز است که به یکی از فرماندهان بزرگ کشورش گفت:

«متى أستعبدتم الناس وقد ولدتهم أمهاتهم أُحراراً».

«از کی مردم را برده پنداشته اید، در حالی که از مادرانشان آزاد به دنیا آمده‌اند؟»

باید این نکته را در نظر داشت که دین و مذهب هرنوع تبلیغات انتخاباتی را که بر مردم اثر بد بگذارد و آنان را دچار وسوسه و لغزش و یا در تعیین رهبر اغفال کند، ممنوع قرار دده و اموری از قبیل رشوه‌دادن، دروغ‌پردازی و خرید آرای مردم را که به مردم ضرر می‌رساند، جزء گناهان کبیره و از محرمات شمرده است و به مردم آزادی داده تا با شناخت کافی نسبت به کاندیداها و نامزدان رهبری و با درنظرگرفتن صلاحیت هرکدام در به عهده‌گرفتن این مسئولیت، آزادانه رأی دهند و یک تن را به رهبری برگزینند. چرا که انتخاب رهبر امر مهمی در زندگی آزاد انسان تلقی می‌شود، اگر در نتیجه‌ی آرای مردم، فرد غیر متعهد و متخصصی که از عوام فریبی و پشت هم اندازی استفاده کرده، روی کار بیاید هردو پیش خدا مسؤول هستند. مردم به علت عدم تحقیق و رهبر به علت خیانتی که به مردم روا داشته است.

اسلام مقام رهبری و ریاست را از هرنوع تظاهر و بزرگ‌نمایی دور نگه می‌دارد و به حاکم و رهبر اجازه نمی‌دهد که با آراسته‌شدن به لباس خاصی و یا تغییر مکان به محلی خاص از مردم جدا شود تا جامعه، جامعه‌ای طبقاتی نشود، بلکه می‌باید همرنگ مردم باشد و زندگی ساده و به دور از هر نوع تجملات مادی نداشته باشد، هیچگاه مظلومی را از خود نراند و هیچ هدیه‌ای را به هیچ عنوان از کسی در مقام ریاست نپذیرد.

پیامبر اکرمص با صراحت تمام می‌فرماید: «إنها أمانة» مقام ریاست جمهوری، وکالت، عضویت مجلس، استانداری، فرمانداری و یا هر مقام دیگری، مسئولیت و امانت بزرگی است که به افراد واگذار شده و اگر انسان از عهده‌ی آن برنیاید، او را به سوی بدبختی و بیچارگی می‌کشاند و فرمود: روز قیامت افرادی را می‌بینید که دوست دارند بین زمین و آسمان با موهایشان آویزان شوند، اما از قبول پست و مسؤولیت در دنیا خودداری می‌کنند.

این آرزو و خواست آنان بدین علت است که در آنجا برای ایشان جایگاه مسؤولیت خطیر ریاست و پست آشکار می‌شود، بلکه افزون بر این، پیامبر اکرمص کسانی را که برای احراز پست و مقام حریص هستند، از سپردن مسئولیت منع می‌کند، شخصی خدمت پیامبر اکرمص آمد و گفت: یا رسول الله، به من فلان کار و فلان مسؤولیت را تفویض کن. حضرت فرمود: ما در این کار و مقام کسانی را که خودشان خواهان آن باشند، نخواهیم گماشت. پس اسلام هیچگاه اجازه نمی‌دهد که مقام و پست وسیله‌ای برای استثمار و استعمار مردم باشد، بلکه هدف باید خدمتگزاری باشد و اگر مسئول امری با صداقت به خدمت نپردازد، صلاحیت باقی‌ماندن در آن پست را ندارد، خداوند از شما آحاد امت اسلام می‌خواهد که زندگی ساده و بی‌آلایش داشته باشید و در سایه‌ی دولت‌هایی قرار گیرید که تابع شما و مورد تأیید شما باشند، نه این که با زور بر شما حکومت کنند. بنابراین، کسی که حرمت خدا و رسول خدا و احترام شما را نگه نمی‌دارد، شما هم نباید حرمت او را نگه دارید و ندای حق‌طلبی خود را بلند کنید.

﴿۞لَّا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلۡجَهۡرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ إِلَّا مَن ظُلِمَۚ﴾ [النساء: 148].

«خداوند سخن بدی را که بلند گفته شود دوست نمی‌دارد، مگر این که سخن مظلومی باشد».

2- حق انتقاد و فرهنگ‌سازی نقد در جامعه

بدون تردید هیچ تفاوتی بین حق مردم در اعتراض و مخالفت موجه از مسئولان، با حقی که در نفس کشیدن دارند، نیست. یعنی همچنان که انسان در جامعه حق نفس کشیدن دارد، باید به او حق انتقاد سازنده، اعتراض و مخالفت موجه در چهارچوب قرآن و سنت و قانون اساسی داده شود، زیرا این دو حق، برای ادامه‌ی حیات و حفظ جامعه از ظهور انحصار طلبی و آشوب‌های دینی و اجتماعی، ضروری هستند. همچنان که اگر حق حیات طبیعی را از کسی سلب کنند، ادامه‌ی زندگی برای او ممکن نخواهد بود، همین گونه اگر حق اعتراض و انتقاد را هم از کسی بگیرند، زندگی برای او معنا و مفهومی عقلانی و معنوی نخواهد داشت. خداوند در هر انسانی قوی‌ی تمییز و درک و شعوری نهاده و عقلبی به او ارزانی داشته است که بتواند به علت تفاوت صلاحیت و درک هر فرد، عقل‌ها و قوای ادراکی نیز متفاوت‌اند.

اگر خداوند می‌خواست مردم را یک امت و دارای یک عقل و فهم می‌آفرید، اما آنان را برای ساختن یک زندگی باارزش آزاد گذاشته است تا خودشان راه درست را تشخیص دهند و با اتکا به قدرتِ عقل، اراده و زحمت و کوشش، راه تکامل و ترقی را بپیمانید و به اخلاق عالی، فاضل و ارزشمند و مقام واقعی انسانی دست پیدا کنند.

انسانیت واقعی و اخلاقی انسانی، در این خلاصه می‌شود که پیرو حق و خواهان حقیقت باشیم و کسانی که وجود و شخصیت خودشان را بیشتر از حق و حقیقت دوست می‌دارند و مخالفِ ابراز عقیده و رأی ملت‌اند و فقط خودشان را صاحب عقل و رأی می‌دانند و حاضر به قبول و گوش‌کردن به رأی و نظر مردم نیستند، این دسته از مردم، کسانی‌اند که اسلام به مخالفت و مبارزه با آنان برمی‌خیزد، افرادی با این خصوصیات مانع پیشرفت و توسعه‌ی جامعه خواهند شد و انبیای الهی با چنین افراد خودکامه و مستبدی در طول تاریخ به مبارزه برخاسته‌اند و آشکارا مردم را در جبهه‌ی مخالف آنان به مبارزه دعوت کرده‌اند. یکی از مهم‌ترین وظایف آنان رهبری مردم علیه جهل، ظلم و انحطاط بود، تا آگاهی یابند و به سوی روشنایی و کمال به حرکت درآیند. حتی اگر ظلم، انحطاط و جهل از سوی خود جامعه باشد، پیامبر وظیفه دارد که مردم آن جامعه را از انحطاط نجات بخشد و علیه مترفین و جاهلان، رهبری و سازماندهی کند، چنان که حضرت ابراهیم÷ نخستین بت‌شکن تاریخ رسالت که رهبری قوم‌اش را به عهده گرفته بود، در فرازی می‌فرماید:

﴿مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ أَنتُمۡ لَهَا عَٰكِفُونَ ٥٢﴾ [الأنبیاء: 52].

«این تندیس‌ها چیست که شما برایش معتکفید».

ملت که در جاهلت مرکب غوطه‌ور بود و از فهم و شعور عاری شده بود پاسخ داد:

﴿وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا لَهَا عَٰبِدِينَ ٥٣﴾ [الأنبیاء: 53].

«ما پدران خود را دیده‌ایم که بر این‌ها فرو افتاده بودند و آن‌ها را عبادت می‌کردند».

حضرت ابراهیم÷ فرمود:

﴿لَقَدۡ كُنتُمۡ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُمۡ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٥٤﴾ [الأنبیاء: 54].

«شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری هستید».

در نتیجه‌ی این رهنمود و مبارزه با جهل، قوم، علیه ابراهیم÷ شورش می‌کند و ابراهیم÷ این جنگ را آشکارا اعلام می‌کند و می‌گوید: من بت‌های شما را خواهم شکست. عملاً نیز این کار را انجام می‌دهد که منجر به انداختن او در آتش می‌شود، اما هیچگونه هراسی به خود راه نمی‌دهد و آه و فغانی به سر نمی‌دهد، بلکه آنان را با این سخنان عتاب آلود خطاب می‌کند:

﴿أُفّٖ لَّكُمۡ وَلِمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٦٧﴾ [الأنبیاء: 67].

«وای بر شما و وای بر آن معبودان باطلتان، آیا شما عقل و شعور ندارید که این‌ها را پرستش می‌کنید».

آیا این معارضه‌ی حضرت ابراهیم÷ با پادشاه وقت، با سلاطین سرکش و با مردم ناآگاه و جاهل برای زنده‌کردن شعایر خدا و آگاهی انسان‌ها نبود؟! مسلماً چنین بود، با این وصف، مخالفت و انتقاد، حق انسان است و باید اصل نقد و انتقاد به فرهنگ عمومی تبدیل شود و برای رسیدن به این هدف فرهنگ‌سازی شود، باید کاری شود که همه افراد جامعه به راحتی و با شهامت تمام از مسئولان و عملکرد آنان نقد کنند و بر برنامه‌های آنان نظارت همگانی و ملی داشته باشند و مسئولان در چارچوب قانون اساسی به چالش بکشند و اگر انحراف و کژی در آنان پدید آمده، در برابر آنان بایستند.

حضرت نوح÷ پدر (ثانی) انسان‌ها گروهی از قوم‌اش را که سرکش بودند، اینگونه مورد خطاب قرار می‌دهد:

﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٠٨﴾ [الشعراء: 108].

«از خدا بترسید و از دستورهای من پیروی کنید».

اما قوم چه پاسخ می‌دهد؟ قوم می‌گوید: تو مثل ما بشر هستی و جمعی که از شما پیروی می‌کنند، وابسته به طبقه‌ی پایین جامعه اند، افرادی زحمتکش، کارگر و بیچاره اند، یعنی توده‌ی ناآگاه مردم هستند، پس ما از شما پیروی نمی‌کنیم.

حضرت نوح در پاسخ می‌فرماید: وقتی شما ما را و توده‌ی مردم را ناآگاه می‌خوانید و به مسخره می‌گیرید، ما هم به شما اعتنا نمی‌کنیم، دیدیم که خداوند آن قوم را چگونه درهم شکست و غرق کرد و حضرت نوح÷ و پیروان راستین‌اش را به سلامت به ساحل رساند.

همچنین صحبت حضرت شعیب÷ با قوم خودش دال بر این است که می‌باید علیه ظلم، ستم و جهل قیام کرد و در فکر اصلاح جامعه و رهبران آن بود.

خداوند می‌فرماید:

﴿فَأَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ وَٱلۡمِيزَانَ وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ﴾ [الأعراف: 85].

«وزن وکیل به تمام و کمال بدهید و حق مردم را ضایع نکنید و در زمین فساد رواج ندهید».

حضرت شعیب وقتی این آیات الهی را بر آنان تلاوت می‌کند و از آنان می‌خواهد که طبق موازین الهی عمل کنند و از مفاسد اقتصادی دست بکشند، قوم در پاسخ می‌گوید: تو را سحر کرده اند، چرا که مانند ما انسانی هستی و در دعوای رسالت و پیامبری دروغ می‌گویی. حضرت شعیب÷ در پاسخ می‌فرماید: شما هرچه می‌خواهید بکنید، من اطمینان دارم خداوند عزوجل جزای اعمال ننگین شما را خواهد داد. چنانکه خداوند آنان را گرفتار عذاب کرد و از بین برد. می‌بینیم تمام انبیای الهی که برای نجات بشر آمده بودند با مترفین و مستکبرین و با اشراف و نیروهایی که قصد استثمار ملت‌ها را داشتند، در حال مبارزه بودند و بنا به وعده‌ی الهی، پیروزی از آن مستضعفان بود. لذا مقاومت و ایستادگی در برابر استبداد، حق کشی و زورگویی، از سنت پیامبران است و این مقاومت و ایستادگی در راه حق و برای گرفتن حق و جهت دهی انسان به سوی تکامل جامعه (جامعه‌ی بی‌طبقه و توحیدی) لازم و واجب است. زمانی که حضرت محمدص به پیامبری مبعوث شد، برای احقاق حق مظلومان، مبارزه عمیق و همه جانبه‌ای را علیه مستکبران و جهانخواران آغاز کرد. مبارزه‌ای که جوهره‌ی آن احقاق حق برای رسیدن انسان به سعادت و نیکبختی بود.

قرآن با زبان پیامبر اکرمص چنین می‌گوید:

﴿وَمَا لَكُمۡ لَا تُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلۡوِلۡدَٰنِ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَخۡرِجۡنَا مِنۡ هَٰذِهِ ٱلۡقَرۡيَةِ ٱلظَّالِمِ أَهۡلُهَا وَٱجۡعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا وَٱجۡعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا ٧٥﴾ [النساء: 75].

«(ای مسلمانان!) چرا در راه خدا و رهایی مستضعفان، از مردان و زنان و کودکانی که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهری که ساکنانش ظالم هستند بیرون بگردان و برای ما از نزد خودت قدرت و یاوری قرار داده، نمی‌جنگید؟».

این آیه که گویا مارش نظامی است، هنوزهم توجه مسلمانان را به سوی خود جلب می‌کند، باید به درستی دقت کرد که مبارزه برای احیای حق، تخریب نیست، بلکه عملی است برای اصلاح جامعه، برای پیروزی و موفقیت در زندگی.

پیامبر مکرم اسلامص می‌فرماید:

«أُنْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُوماً».

«برادرت را چه در حال ظلم و چه در حال مظلومیت، یاری ده»

این چنین به مقاومت و ایستادگی در برابر طغیان دستور می‌دهد، یعنی نگذاریم ظالم، ظلم کند که در غیر این صورت پیش خدا بازخواست خواهیم شد. همچنین آوردن مظلوم در ردیف ظالم نشان‌دهنده‌ی آن است که تحمل ظلم هم ظلم محسوب می‌شود و باید مظلوم را کمک کرد، چرا که او هم روز قیامت مثل ظالم مسئول است و در روز قیامت، خدا از او خواهد پرسید: چرا بر ظلم صبر کردی، چنانکه قرآن محاکمه‌ی ظالم و مظلومی را که در دادگاه عدل الهی حاضر می‌شوند، چنین بیان می‌کند:

﴿رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ٦٧ رَبَّنَآ ءَاتِهِمۡ ضِعۡفَيۡنِ مِنَ ٱلۡعَذَابِ وَٱلۡعَنۡهُمۡ لَعۡنٗا كَبِيرٗا ٦٨﴾ [الأحزاب: 67 - 68].

«[مظلومان می‌گویند:] که خدایا، ما پیرو سرداران و بزرگان خود بودیم، این‌ها ما را گمراه کردند [و ما را وادار به انحراف کردند، این‌ها ما را مجبور می‌کردند که سرمان را پایین بگیریم]. خدایا! این‌ها را دوبرابر ما عذاب بده آنان را سخت نفرین کن».

خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿لِكُلّٖ ضِعۡفٞ وَلَٰكِن لَّا تَعۡلَمُونَ ٣٨﴾ [الأعراف: 38].

«برای همه‌ی تان [عذابی] دوچندان هست، [هم برای آنانی که ظالم بودند و ظلم کردند و هم برای مظولمانی که ظلم را پذیرفتند و تحمل کردند و در برابر آن نایستادند] ولى نمى‏دانید».

با این تفصیل، انسان نه باید ظلم را بپذیرد و نه در برابر آن سکوت کند، روش و سلوک پیامبر خدا عزوجل در قبول ایراد و انتقاد شگفت و آموزنده بود و برای پیروانش باید درس‌آموز باشد. پیامبر اکرمص روزی مال خدای عزوجل را تقسیم می‌کرد، اعرابی‌ای سهم خودش را می‌گیرد و با این خیال که سهمیه‌اش کم است، مجدداً دست را دراز می‌کند و با پرخاش و عصبانیت می‌گوید که: حقم را بده، این مال نه مال توست و نه مال پدرت. حضرت عمرس که شاهد ماجرا بود، از این جسارت ناراحت می‌شود و دست به شمشیر می‌برد و می‌گوید که: ای رسول خدا، اجازه بفرمایید گردن این منافق را بزنم. پیامبر اکرمص لبخندی می‌زند و می‌فرماید: نه ای عمر، برای صاحب حق، همیشه اعتراض و انتقاد محفوظ است.

در کشوری که ما زندگی می‌کنیم، خواهان حقوق خویش هستیم و می‌باید در برابر ناملایمات و نارسایی‌های احتمالی با انتقاد و اعتراض، به اصلاح نابسامانی‌ها و در نتیجه خدمت به اسلام و مردم و میهن خود بپردازیم و در صورتی که انتقاد و طرح صادقانه‌ی گرفتاری‌ها را مثمر ثمر و کارگر نیافتیم، باید قیام و مقاومت کنیم، تا آن که حق را به صاحبش بازگردانیم و نظام عدل و قسط را در جامعه اجراء کنیم.

پیامبر مکرم اسلام می‌فرماید:

«وقتی امت من از این که ظالم را ظالم بخواند عاجز باشد، پس منتظر از دست‌رفتن ایمان خویش باشد».

برادران مسلمان، با توکل بر خدا علیه ظلم و ستم و استبداد و استثمار بپا خیزید و با طاغوت و طاغوتیان، از هر طبقه و گروهی که باشند مبارزه کنید و ریشه‌ی ظالمان و ستمگران و مفسدان (انحصار طلبان) را از بیخ و بن برکنید، زیرا خدا یار و یاور مستضعفان است.

3- آزادی و امنیت، دو مقوله‌ی مهم عدالت اجتماعی

وقتی صحبت از دو مقوله‌ی مهم عدالت اجتماعی، یعنی آزادی و امنیت، در میان می‌آید، احساس عمیق و تفکر عجیبی در دل خطور می‌کند، عظمت و جایگاه بشر در ذهن‌اش جلوه‌گر می‌شود و به اندیشه‌ی انسان‌هایی فرو می‌رود که در زمان‌های گذشته از بین رفته‌اند و به جوانانی می‌افتد که با جنگ‌های هولناکی مواجه می‌شدند و برای آزادی و امنیت، مبارزه و مقاومت می‌کردند.

آنان با وحشی‌های جنگل و سنگدل‌های زمان خود مبارزه می‌کردند و در برابر این مبارزه، قربانی جنگ‌های نابرابر می‌شدند، این جنگ‌ها سراپا ظلم و ستم بودند، جنگ آنان با تفاله‌های تاریخ، بورژواها، فئودال‌ها و سرمایه‌داران بزرگ بود. در این هنگام به یاد کسانی که در برابر طاغوت و حکام همچون کوه با عظمت قد عَلَم می‌کردند و حقیقت را می‌گفتند و آگاهانه به سوی ریسمان مرگ و چوبه‌ی‌دار می‌رفتند، می‌افتیم. و همچنین به یاد کسانی می‌افتیم که حتی اختیار دخترانشان را نداشتند و در مقابل کوچک‌ترین عکس العملی به دست اربابان دیکتاتور و زالوصفت کشته می‌شدند. باز از خود می‌پرسیم چه قرن‌هایی توأم با رنج و مشقت و وحشت که بر انسان سپری نگشته است، اما سرانجام بشر توانست ارباب خود باشد و از اسارت رهایی یابد و اختیارش را در دست بگیرد و پرچم عزت و احترام را بلند کند، باز به یاد اکنون می‌افتیم.

اکنون نیز هستند کسانی که می‌خواهند بشر را به عقب بازگردانند، می‌خواهند بر ملت‌ها ستم کنند و آن‌ها را تحت ظلم و شکنجه قرار دهند و زیر آتش توپخانه‌های سنگین و وسایل مهلک و سلاح‌های مدرن، جانشان را بگیرند. در این گیر و دار به یاد دین و مذهب می‌افتیم که آیا دین، مقوله‌ی همچون آزادی، امنیت و شرف انسان را تأیید می‌کند یا نه؟ آیا دین، مانع پیشرفت و ترقی است یا نه؟ می‌بینیم که دین، طرفدار آزادی، مساوات و تأمین امنیت است. یکی از اهداف بعثت انبیای الهی نیز این بود که در جهان، آزادی و امنیت برقرار کنند و ظالمان و فرعون‌ها را درهم بکوبند.

در صفحات گذشته خواندید که دین در انتخاب فرمانده و حاکم یا خلیفه چه حقی به ملت می‌دهد. در این انتخاب هیچ اجباری در آن نیست. به او اختیار می‌دهد که وقتی حاکم از جاده‌ی مستقیم منحرف می‌شود باید به راه راست هدایت شود و در غیر این صورت می‌باید برکنار گردد. به انسان‌ها اجازه‌ی کامل می‌دهد که هرچیزی را که از راه کوشش و زحمت خود درمی‌آورند، برای آسایش خود بکار بندند. می‌بینیم که می‌گوید: اگر شما دست ظالم را به هنگام ارتکاب ظلم نگرفتید، عذاب خدا بر شما نازل خواهد شد. می‌بینیم که به مردم آزادی اندیشه می‌دهد و آنان را به سیاحت وادار می‌کند:

﴿قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ بَدَأَ ٱلۡخَلۡقَۚ﴾ [العنکبوت: 20].

«بگو: بگردید روی گسترده‌ی زمین و تفکر و تعقل بکنید که چگونه خدا آفریدن را آغازید».

پیامبر اکرمص خطاب به حضرت معاذس می‌فرماید:

«أي معاذ، بم تحكم إذا عرضت لك قضية ليست في كتاب الله؟»

«ای معاذ، اگر مسأله‌ای پیش بیاید که حکم آن در کتاب خدا و سنت نبود، چکار می‌کنی».

گفت:

«اجتهاد به رأی می‌کنم و می‌اندیشم و در این امر هیچ شبهه‌ای به خود راه نمی‌دهم».

حضرت، معاذ را به آغوش می‌گیرد و می‌گوید:

«خدا را سپاس می‌گویم که تو را به این کار توفیق داد».

می‌بینیم که اصحاب پیامبرص به تفکر و تفحص در ذات خدا می‌پردازند و در دلهایشان شک می‌افتد که شاید دچار اشتباهی شده اند، به حضور پیامبر اکرمص می‌رسند و عرض می‌کنند که از ما این عمل سرزده است، پیامبر اکرمص در پاسخ می‌فرماید:

«نترسید که این عین ایمان است، ما از ابراهیم حق دارتر به شک هستیم، وقتی که فرمود: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيۡفَ تُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰۖ﴾ [البقرة: 260]. «ای پروردگار، به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی».

خداوند فرمود: ﴿قَالَ أَوَ لَمۡ تُؤۡمِنۖ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطۡمَئِنَّ قَلۡبِيۖ﴾.

«مگر به من ایمان نیاورده‌ای؟ پاسخ می‌دهد چرا، اما می‌خواهم که مطمئن بشوم».

بنابراین، ما نیز حق داریم دچار شکی شویم که به یقین و حقیقت منتهی گردد. این شک، و تفکر و تحقیقی که برآمده از چنین شکی باشد، عین ایمان است. پس قبل از این که اسمی از دکارت و فلسفه‌اش در جهان باشد، پیامبر خداص به عقل و عقلانیت احترام گذاشته و شک را راهی برای شناختن و شتافتن به سوی معرفت و عرفان الهی برشمرده است.

بی‌تردید انسان می‌باید تفکر و تعقل کند و تا بذر شک نباشد، گل یقین در سرزمین دل‌ها نمی‌روید.

اما در ارتباط با مقوله‌ی امنیت، باید گفت: اسلام دینی است که مقوله‌ی امنیت یکی از سرفصل‌های مهم سند عدالت اجتماعی آن است، در اسلام گستن رابطه‌ی خویشاوندی ظلم محسوب می‌شود که باید مردم با یکدیگر محبت بکنند، نه تنها دین اسلام، بلکه تمام ادیان آسمانی به این مطلب اشاره کرده اند، چنانکه حضرت عیسی پیامبر÷ می‌فرماید:

«من رحمت می‌خوهم نه قتل و خونریزی».

و می‌فرماید:

«اگر کسی خواست پیراهنت را بگیرد، چادرت را هم به او بده، مبارک است برای کسانی که رحم دارند، چرا که آنان به بندگان خدا رحم می‌کنند».

و نیز می‌فرماید:

«رحمت خدا بر کسانی باد که دنبال برقراری امنیت هستند، چرا که آنان عیال إلهی‌اند».

پیامبر اکرمص در پاسخ به این پرسش که کدام یک از اعمال بهتر و برتر است، فرمود:

«سلام‌دادن و امنیت را در عالم گسترانیدن. قسم به خدا، شما مؤمن نمی‌شود، مگر این که محبت و دوستی داشته باشید و بهترین وسیله‌ی دوستی این است که سلام را بین خودتان رایج کنید».

و می‌فرماید:

«آیا من شما را خبر ندهم به بهترین درجه که حتی از نماز و روزه هم بالاتر است: آن اصلاح فیما بین است».

و می‌فرماید:

«کسی که برادرش را یک سال ترک کند و از او ناراحت باشد گویی خونش را ریخته است».

و بالاتر از آن در باره‌ی تأمین امنیت فرمود:

«اگر کسی از شما به بازاری برود و چوبدستی همراه داشته باشد، باید مواظب باشد تا به کسی ضربه‌ای وارد نشود».

خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ﴾ [الحجرات: 13].

«این که ما شما را گروه کردیم، برای شناخت یکدیگر است (نه برای این که باهم بجنگید)».

این گروه با آن گروه، این ملت با آن ملت و بالآخره این حزب با آن حزب با هم بر سر تفاوت‌های طبیعی نباید پیکار کنند، قتال در اسلام حد و مرزی دارد، آن هم در مواقع اضطراری برای برطرف‌کردن راه اسلام و دفاع از دین.

خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿وَقَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ١٩٠﴾ [البقرة: 190].

«با کسانی بجنگید که شما را می‌کشند، در قتال تعدی و تجاوز نکنید، خداوند متجاوزان را دوست ندارد».

اسلام اجازه نمی‌دهد برای از بین‌بردن میلیون‌ها نفر از افراد بشر از بمب‌های اتمی یا گازهای کشنده‌ی شیمیایی و هیدروژنی استفاده شود، همچنین اجازه نمی‌دهد دو کشور در حال جنگ منابع حیاتی همدیگر را از بین ببرند کشتزارها را به آتش بکشند، پیامبر اکرمص فرمود:

«مواظب باشید مزرعه و نخلستان‌های دشمن را به آتش نکشید، غارت نکنید و کسی را مثله نکنید، به مردم بی‌دفاع حمله نکنید».

اما این که منابع اقتصادی حیاتی ملتی را بمباران کنیم و آن‌ها را ویران سازیم و ملتی را با نابودساختن آن‌ها در تنگنا قرار دهیم، این را اسلام به هیچ وجه تأیید نمی‌کند، بلکه جنگ را محدود در میدان کارزار می‌کند. «با کسانی که در معرکه می‌جنگند، قتال بکنید».

اما امروز در جهان معاصر شعار کشورهای پیشرفته و ملت‌های به اصطلاح مترقی چیست؟ شعار ملت‌هایی که خود را رهروان و رهبران کاروان بشری می‌دانند، همان است که شاعر عرب زبان می‌گوید:

«کشته‌شدن فردی در جنگل جرم و گناه است، ولی برای رسیدن به مقاصد شوم استعماری شان نابودی ملت‌ها هیچ مسأله‌ای نیست».

این است شعار دولت‌های توسعه یافته که خود را رهبر قافله‌ی بشر و کلانتران جهانیان می‌دانند.

4- مساوات و برابری، فلسفه‌ی پیامبر و حکومت

آدمیان یک امت بودند، اگر نیکبختی و بدبختی می‌آمد، برای همه بود. باهم زنده می‌شدند و باهم می‌مردند. تا این که عوامل زندگی چنان شد که هریکی به جایی رفت و جمع را پراکنده و بر انسان روزی آمد که تاریکی و ظلمت همه جا را فرا گرفته بود، قدرتمند بر ضعیف رحم نمی‌کرد و هرکس زور داشت، حق زندگی داشت. انبیای الهی و فلاسفه آمدند و همه را به سوی مساوات و برابری خواندند و دست انسان‌ها را که ستم پیشه و غرق در شهوات بودند، گرفتند و به سوی آزادی، برابری و برادری سوق دادند. برکلیس می‌گوید: ما زندگی‌مان را فدای نظام و راهی می‌کنیم که آن را پسند کنیم، راهی که مصالح اکثریت را بر اقلیت ترجیح می‌دهد و اساس تفاضل بین آدمیان را عمل و صلاحیت می‌داند، نه جاه و مقام. می‌بینیم که حضرت عیسی مسیح÷ با فقرا نزدیکی می‌کند تا دل آنان را به دست بیاورد و معنویت آنان را بالا ببرد، آنان را چنین مخاطب قرار می‌دهد:

«ما أسعدكم أيها الفقراء»

«ای فقرا چه سعادتمندید».

خطاب به مترفان و مستکبران می‌فرماید:

«ای بدبخت‌ها، شما اغنیا بدبختید و زندگی‌تان را برباد می‌دهید. رفتن شما به بهشت مانند داخل‌شدن شتر از سوراخ سوزن است».

باز به متکبران رو می‌کند و می‌فرماید:

«ای کسانی که برتری را در مجالس و بازارها دوست دارید، ای کسانی که بار بر دوش مردم می‌گذارید، در صورتی که از دست‌زدن به بار ننگ دارید، تباهی بر شما باد».

در فرازی دیگر از سخنانش می‌فرماید:

«خدا مرا فرستاد تا با شکسته‌دلان نزدیکی کنم و زندانیان را آزاد کنم. کسانی که بر گردن‌شان زنجیر هست، زنجیرها را پاره کنم و هر مسکینی را یاری دهم».

می‌بینیم که حضرت محمدص پیامبر خدای عزوجل در میان مردم می‌ایستد و می‌گوید: تمام مردم باهم برابرند، مانند دانه‌های شانه، هیچکس بر دیگری جز به تقوا برتری ندارد، همگی‌تان از آدم هستید و آدم از خاک است. و می‌بینیم که به یارانش می‌گوید: مانند عجم‌ها جلوی من برنخیزید، در جواب اصحاب گفتند: شما سید هستید، می‌فرماید: این سخن را نگویید که شیطان گمراه‌تان می‌کند، من بنده‌ی خداو رسولش هستم. موقعی که یکی از اصحاب به دیگر می‌گوید: یا ابن السوداء -یعنی ای فرزند زن سیاه- پیامبرص ناراحت می‌شود و می‌فرماید: چه گفتی؟ هلاکت باد بر تو، آیا به دوران جاهلیت بازگشته‌ای؟ کسی جز به تقوا بر دیگری فضیلت ندارد سیاه و سفید با هم برابرند.

زمانی که قریش می‌خواهند با پیامبر اکرمص ملاقات کنند، یک روزِ تمام وقت می‌خواهند، در همین هنگام آیه نازل می‌شود که ای رسول خدا به خاطر مستکبران و کفار، مستضعفان را از خود نران و آنان را از دور و بر خود پراکنده نساز. پس پیامبرص حامل مساوات، امنیت، برابری و برادری و منادی آن بود و مردم را به رعایت مساوات توصیه می‌کرد. چرا که دین الهی می‌خواهد که انسان بر کرامت و انسانیت و شرافت تکیه بزند و همچنین قانون می‌باید برای همه یکسان باشد، حتی اگر فاطمه دختر محمد سرقت کند، باید دستش را قطع کرد این است شعار جاودانه و ابدی پیامبر بزرگوار اسلام، بزرگ منادی و عدالت گستر جهان بشر.

اما قانونی که اگر در آن عده‌ای شرور و اوباش میلیون‌ها تومان اختلاس کنند و دست به رانت خواری بزنند، باید آزاد باشند و هیچ قانونی نتواند جلودار آن‌ها باشد، ولی اگر فقیر و تهیدست به خاطر سیرکردن شکم خود و فرزندانش دست به سرقت بزند، باید کشته شود، این قانون، قانون اسلام نیست، بلکه ساخته و پرداخته‌ی عده‌ای چپاولگر و غارتگر است.

پیامبر اکرمص می‌فرماید:

«هیچکس را به اتهام جرمی که دیگری مرتکب شده است نباید گرفت و نگه داشت».

قرآنکریم می‌فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۚ﴾ [الأنعام: 164].

«باید دانست که هیچ کس بار دیگری را بر دوش نمی‌گیرد».

این است مساوات و قانون الهی. مساوات این است که مردم در هرچه می‌خورند و می‌پوشند، برابر باشند، بلکه در حقوق و لوازم زندگی و در فرصت‌ها برابر باشند، مساوات اسلامی این را قبول نمی‌کند که عده‌ای به سبب وسائل تولید به دست یکی باشد و میلیون‌ها مردم مانند هیزم بسوزند و بمیرند و نیز اسلام این را قبول نمی‌کند که به خاطر نفوذ و پارتی به مجلس و پارلمان راه پیدا بکنند، بلکه باید مورد تأیید و قبول مردم باشند.

لذا برای ساختن جامعه‌ای بی‌طبقه و توحیدی، لازم است کلیه‌ی ارزش‌های پوچ و معیارهای غیر انسانی را که ساخته‌ی توسعه طلبان و انحصارگران است، از میان برداریم و ارزش‌های اصیل اسلامی را جایگزین آن‌ها کنیم.

والسلام علی من اتبع الهدی

1. ()- حدیث بالا با الفاظ دیگر نیز روایت شده است: «ثَلاَثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُؤْتِى اللَّهُ الْمُلْكَ أَوْ مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ». «خلافت نبوّت سی سال است، سپس خداوند ملک و پادشاهی را به هر کس که بخواهد می‌دهد». [ابوداود] [↑](#footnote-ref-1)
2. ()- به گفته‌ی مولوی:

   |  |  |  |  |  |
   | --- | --- | --- | --- | --- |
   | زانکه هستی سخت مستی آورد | هوش را از سر حیاء از دل برد |  |  |  |

   [↑](#footnote-ref-2)